

تاملی در باب استبداد ایرانی



علی پورصفر (کامران)

مطالعه «استبداد ایرانی» و انتقاد از آن، در قیاس با سابقه‌ی بررسی جباریت و خودکامگی در جهان متمدن جدید که دست‌کم قدمتی پانصدساله دارد، چندان طولانی نیست و عمر آن با احتساب دوران جمع‌آوری نخستین آگاهی‌های ملی از گرایش‌های اساسی تمدن جدید جهان و انکشاف مقدماتی معایب استبداد و تعاریف اولیه اصول و رئوس آن توسط نخستین نمایندگان بورژوازی نوپای ایران، حتماً به دوپست‌سال هم نمی‌رسد. اما امروز انتقاد از استبداد و تقبیح اشکال اساسی و عمومی آن در ایران، به امری بدیهی تبدیل گردیده و پیش‌شرط مطالبات سیاسی و اجتماعی شده است. نفوذ این مطالبات، از حوزه‌ی عمومی سیاست فراتر رفته و در بسیاری از حوزه‌های خصوصی و عمومی اجتماع مردم و کشور ایران تسری یافته است. این وضع حاکی از سخت‌جانی استبداد و دوام اشکال گوناگون فردی و اجتماعی آن است. مقاومت استبداد و ایستادگی آن در برابر تندباد تغییرات اجتماعی عصر جدید، صرف‌نظر از نهادهای ذهنی و عینی کهنسال و مستقل از اراده‌ی مردم و دولت، که کارکردشان تا زمان غلبه قطعی تمدن و فرهنگ جدید، ادامه خواهد یافت، در تحلیل نهایی، یا ثمره‌ی کارکرد مناسبات مخصوص آن دسته از نیروهای بنیادین اجتماعی است که از گذشته باقی مانده‌اند و در پیوند با بعضی نیروهای واپس‌گرای عصر جدید که شکل تکامل‌شان و نوع منفعت‌شان همدسنی آنان را با گذشته و تبعیت از نیروهای توسعه‌طلب خارجی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است به حیات خود ادامه داده‌اند و یا نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر سیطره مناسبات مخصوص آن دسته از نیروهای واپس‌گرای عصر جدید است که ماندگاری‌شان، منوط به تشدید حاصلت‌های واپس‌گرایانه‌ی خود و اعاده‌ی شکل اساسی دولت‌مداری قدیم و پیوند با عقاب گذشته و نگهداری از موازیت بازدارنده‌ی گذشته بوده است. به عبارت دیگر پیوند میان واپس‌گرایی جدید و قدیم و کارکرد مناسبات ناشی از آن که تمام سطوح اجتماع را از اعمال تا اعلاء دچار انقباض

می‌سازد، قائمه دوام استبداد ایرانی، به‌ویژه در یک‌صدسال گذشته بوده است. آزادی انسان منوط به درک ضرورت‌هایی است که او را احاطه کرده‌اند. در این صورت فهم ضرورت‌هایی که سازنده استبداد و نگاه‌دارنده آن است و آگاهی به مبادی تاریخی و مبانی نظری استبداد و کاربرد معرفت‌شناسی لازم و رعایت روش درست مطالعه و بررسی استبداد، گام اول در راه آزادی از قید استبداد به‌شمار می‌آید. و اگر چنین نباشد نتیجه‌ای که به‌دست می‌آید به‌خدمت استبداد و باز تولید آن درآمده و به یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی تسهیل دوام و بقای استبداد تبدیل می‌گردد.

مبارزه اجتماعی نوین با استبداد ایرانی از نقطه‌ای آغاز شد که بسیاری از مردم زمانه، در ضمیر اجتماعی خود به‌خوبی با آن آشنا بودند. ترقی خواهان ایران در مقدمه انتقادات خود از استبداد ایرانی، به مظهر اصلی و اساسی آن، یعنی دولت استبدادی بی‌قانون حمله آوردند و همین یک کلمه، یعنی قانون را، تا انقلاب مشروطیت و تأسیس دموکراسی و استقرار قانون اساسی تعقیب کردند. نتیجه و نظریه‌ای که از انقلاب مشروطیت و مقدمات یک‌صدساله‌ی آن به‌دست آمد، با ملاحظه زمان و مکان، بسیار شورانگیز و حنا شگفت‌آور بود. نهاد قدیمی سلطنت که به تعبیر خواجه نظام‌الملک و هم‌فکران امروزی‌اش، مختص برگزیدگان خداوند بود، به امانتی تبدیل شد که به لطف خداوند از طرف ملت به پادشاه تفویض می‌گردید و برخلاف گذشته که اراده سلطان منبع قدرت دولت بود، اراده‌ی مردم، آفریننده‌ی آن شد. تعریف دولت تغییر کرد و به سازمانی متمایز از سلطان و وزیر و امیر تبدیل شد که وظیفه‌ی آن و همه‌ی اجزایش از شاه تا سرباز، خدمت به توده مردم بود. تا آن‌جا که هرگونه عدول اساسی از این وظیفه، توسط هر کس که صورت می‌گرفت «خیانت به دولت» تلقی گردید. به‌یاد آوریم حمله شورانگیز انجمن ملی تبریز را که در روزهای آغازین کودتای محمد علی‌شاه او را به سبب خیانت به دولت ایران از سلطنت خلع کرده بود. انقلاب مشروطیت با این کیفیت دگرگون‌کننده، هنوز در آغاز راه خود بود که با هجوم همه جانبه‌ی امپریالیسم نو و نیروهای سخت‌جان استبداد کهنه از حرکت بازماند و جریان استحاله‌ی عناصر سازنده‌ی استبداد و تبدیل خودکامگی به تعاطلی و تعامل متوقف شد.

نجات موقت استبداد، عصر مهیب و خوفناک رضاخان را در پی داشت و طی بیست سال چنان کراهت‌بار و نفرت‌آور شد که برای انهدام آن، حنا اشغالگری مذموم خارجی‌ان نیز پست‌نیده آمد. نیرویی که عصر جدید جهان را آفرید در قرون اولیه حیات خود هیچ معارض و مخالفی به جز فئودالیسم و متحدان آن نداشت و به همین سبب، بی‌پروا و بدون هیچ‌گونه اهمه‌ای از احتمال برخورداری رقیبان دیگر به تخریب آن و استحاله‌ی سازمان‌ها و نهادها و عناصر بازمانده از روزگار سپری شده پرداخت. اما عصر جدید ایران، در خود، در نیروی متفاوت آفرید که در عین معارضه با گذشته، رقیب یگدیگر نیز

بودند. این دو نیرو یعنی کاپیتالیسم و سوسیالیسم علاوه بر چنین وضع ناخوشایندی به یک گرفتاری اساسی دیگر نیز مبتلا بودند. آنان ناقص به دنیا آمده بودند و به طرز ناقص رشد کردند و با تنقیص یکدیگر به صف‌آزایی علیه حریف پرداختند. نقصان این دو گرایش نوین و رقابت‌هاشان با یکدیگر فرصتی استثنایی برای استبداد و متحدانش فراهم آورد و کار مبارزه نیروهای کهنه و نو به آن‌جا کشید که سرانجام اولی در مقابل استبداد و متحدانش سر فرود آورد و دومی پس از سرکوبگری خشن و خونین استبداد به محافل خانوادگی و خانه‌های تیمی بسنده کرد. با این همه، مطالعه و نقد استبداد ایرانی ادامه یافت و هم‌چنان بر محور سلب قدرت از دولت استبدادی می‌چرخید. بعدها پس از آن‌که مباحثات درونی احزاب کمونیست درباره خصلت دولت‌های شرقی، پراکنده شد، مطالب جدیدی به مبحث استبداد ایرانی اضافه گردید و محافل از روشنفکران به مطالعه‌ی تطبیقی استبداد ایرانی با شکل‌های جهانی آن پرداختند و پرسش‌هایی را به میان آوردند که تا حدودی از حوزه‌ی تجربه اجتماعی ملت ایران و آزمایش‌های سیاسی آن فاصله داشت.

مطالبات و برنامه مشروطه‌خواهان برای جبران عقب‌ماندگی‌های طولانی ایران، همانند سلاف جهانی آنان، بسیار واضح بود و نیاز کم‌تری به نظریه‌پردازی‌های انتزاعی داشت و به همین دلیل تشریح آن و تشخیص مبادی و مبانی آن با سهولت بیشتری همراه بود. اما هنگامی که تعریف شکل و نوع مبارزه با دولت استبدادی و طبقات موافق آن مشروط به تعریف جدید از خصلت دولت و طبقات اجتماعی می‌گردد، بدل دولت به جای آن می‌نشیند و اصل مبارزه با استبداد به ضرورت ثانوی مبدل می‌شود.

پاسخ به پرسش‌هایی که ناظر بر تعیین خصلت‌های دست‌نیافتنی برای دولت‌های شرقی و تعریف دوباره‌ی ماهیت آن است و مواجهه با استفهاماتی که مضمون آن‌ها، تبدیل مراتب ناشناخته‌ی تکامل فرضی غیر قابل دسترس به مبنای تعریف شکل و سطح تکامل اجتماعی است شدیداً به اعمان مبهم تاریخ و مسیر معکوس آن از روستایی به تاریکی و حدسیات بی‌پایان محدود است. این امر شاید، خوشایند مورخان باشد اما فواید آن برای دانش و جهان‌بینی سیاسی و هم‌چنین برای اصل ضروری مبارزه با استبداد و ستم یا هنوز حاصل نشده است و یا این‌که هم‌چنان در بوته محال، باقی مانده است. در تمام این پرسش‌ها یک‌دسته مشترکات اساسی وجود دارد که عموماً در اعتقاد به فقدان هرگونه صورت‌بندی از تکامل اجتماعی خلاصه می‌شود و شادبیت مکرر فرضیات پایه‌ای آن‌ها، وجود نظام گسترده‌ی آبیاری مصنوعی است که ظاهراً پیش از دولت به وجود آمده و منشأ پیدایش دولت غیر طبقانی و مالکیت‌های گسترده‌ی دولتی و استبداد شخص شاه گردیده است. در این فرضیات یک تناقض لاینحل دیده می‌شود: ایجاد شبکه‌های گسترده و نظم‌آفرین آبیاری و آبرسانی مصنوعی، زمانی میسر

است که سطح معینی از رشد و ترقی علوم مختلف و حد لازمی از تکامل و توسعه نیروهای مولده فراهم شده باشد. تنها در این صورت است که سازمان‌دهی اجتماعی کار بزرگ و مهندسی تولید انبوه میسر خواهد شد. حصول چنین کیفیتی فقط در دوران فراوانی تولید و تراکم ارزش اضافه مقدور است. ساخت و نگهداری و توسعه شبکه‌های بزرگ آبرسانی و آبیاری مصنوعی و سازمان‌دهی زراعت انبوه و نتایج آن، از حد تکرار تجربیات غنی شده سابق فراتر است. مهندسی غنی و پیشرفته‌ایست که مبنای آن کاربرد علوم مختلف است و از آن‌جا که پیدایش و توسعه و کاربرد علوم، حاصل انکشاف طبقاتی است، هیچ‌یک از جماعات قبیله‌ای و نظام‌های اشتراکی که هنوز به این مرحله نرسیده‌اند، قادر به اجرای علم نیستند.

انجام این کار در زمانی میسر است که مردم و جامعه در اطاعت سازمانی پیشرفته، منفرد، مستقل و متمایز از توده مردم قرار گرفته باشند. سازمانی که به قوه قهریه و قدرت سازمان‌دهی جمعی کار و تولید و امکان تأمین غذا برای کارگران و مدیریت هوشمندانه اجتماعی و مهندسی پیشرفته علمی و فنی و توان‌کردآوری ابزار کار فراوان مجهز است. در این صورت چه‌گونه ممکن است پدیده‌ای که خود محصول نظمی عالیست، مقدم بر آن نظم به وجود آمده باشد. چنین امری مقدور نیست و آن سازمان اجتماعی عالی که بر کل جامعه مسلط است، دولت نام دارد. همان‌گونه که کیفیات جدید پس از کمیات اولیه مربوط به خود حاصل می‌شوند، کیفیتی به نام دولت نیز، از تکامل کمیات مربوط به خود پدیدار می‌گردد. روند پیدایش دولت در میان تمام اقوام باستانی جهان تقریباً به یک صورت بوده است. این روند بر پایه فروپاشی تدریجی جماعات اولیه و تبدیل رهبران عرفی و دینی مردم به اشراف ممتاز و موروثنی و انتقال از نظام‌های ساده اشتراکی به نظام‌های پیچیده طبقاتی شکل گرفته است و اساس آن را پیدایش و توسعه تدریجی اشکالی از مالکیت خصوصی به وجود آورده است.

ساخت و نگهداری تأسیسات بزرگ آبرسانی مصنوعی در راستای تشدید مالکیت خصوصی و تقویت دولت ضروری شده بود. در غیر این صورت توضیح چنین عمل بزرگی که مضمون آن بر خورداری عامه مردم از غذای فراوان و کسب ثروت و زندگانی عالی است سخت می‌گردد و تنها در این چهارچوب خیالی می‌گنجد که گویا آن سازمان اجتماعی مفروض که هنوز به دولت تبدیل نشده است، در عصری که بسیاری از شئون زندگی انسان، از علم گرفته تا جهل، متحول شده و حتا خصلت طبقاتی به خود گرفته است، به دور از هرگونه منفعت و مصلحت مخصوصی، فقط برای خدمت به نوع انسان و خلاصی از بلیات طبیعی و اجتماعی، نخستین شاهکارهای مهندسی تولید انبوه را ساخته است. نتیجه قهری کار و تولید انبوه اجتماعی، افزایش ارزش اضافه است و آن سازمان اجتماعی مفروض

که این نتیجه قهری را صرف نگاه‌داری و توسعه عامل اصلی تولید، یعنی سازمان و تأسیسات آب‌رسانی مصنوعی می‌نماید، در حقیقت مقذورات و مواد تشکیل دولت دموکراتیک را مهیا می‌سازد. در این صورت می‌توان پنداشت که انسان دوستی و دمکراسی، اساس تشکیل دولت‌های شرقی بوده است. این نتیجه‌گیری به همان اندازه مصحح است که تصور شود، دولت‌های شرقی، از تنگه‌های بسفور و دژدانیل تا باب برینگ از تبدل و تکام سازمان ساخت و نگاه‌داری تأسیسات آب‌رسانی مصنوعی یعنی آن سطح از تکامل و ترقی نیروهای مولده که محصول پیدایش دولت‌هاست به وجود آمده است.

تقریباً کلیه پژوهش‌ها و کشفیات باستانشناسی مربوط به جهان متمدن قدیم حکایت از آن دارند که آب‌بندها و سدها و تأسیسات بزرگ آب‌رسانی مصنوعی بعد از تشکیل دولت‌ها ایجاد شده‌اند. طرفه این‌که تعداد قابل توجهی از تأسیسات آب‌رسانی جهان قدیم در اروپا و بعضی متصرفات آسیایی و افریقایی مپراتوری رم قرار داشته است. رومی‌ها، سدسازان و نه‌رسازان ماهر و بردند و بعضی از تأسیسات قدیمی آنان به ویژه در شمال افریقا هنوز محل بهره‌برداری است. با این حال، تردیدهای اساسی و جدی در اعتبار نظریه پیدایش استداد شرقی، الزاماً ابطال قطعی آن را همراه ندارد. شاید انکشاف طبقاتی بعضی جماعات اولیه، ناشی از نتایج قهری تکامل و ترقی این بخش از نیروهای مولده بوده باشد و شاید بعضی از دولت‌های دنیای باستان، صرف نظر این‌که در کجای جهان شناخته شده قرار داشتند، پس از چنین انکشافی پدیدار شده باشند. اما تسری این نظریه به فلات بران و تعیین آن به عنوان مبنای پیدایش دولت‌های ایرانی و اصولاً استداد ایرانی، جداً نادرست، خلاف تاریخ و غیر علمی است. کشور ایران، به استثنای شمال و جنوب غربی آن، فلات نیمه خشکی است که به دلیل فقدان رودخانه‌های بزرگ، فاقد ظرفیت ایجاد شبکه‌های گسترده آب‌رسانی مصنوعی است و به جای آن، به ویژه در نواحی خشک شبکه‌ای از قنوات دایر است که میزان آب‌دهی آن تقریباً دو برابر رودخانه سفیدرود است.

البته این شکل از آب‌رسانی مصنوعی را باید تولید آب نامید که هیچ‌نسبی با اساس نظریه وجه تولید آسیایی یعنی تأثیر سازمان گسترده توزیع آب رودخانه‌های بزرگ در نواحی هم‌جوار همان رودخانه‌ها ندارد. سهم شبکه قنوات در تولیدات زراعی همواره بسیار کم‌تر از نزولات جوی و آب‌های جاری بوده است. سهم اندک این تأسیسات در زراعت و سیاست ایران آشکارتر از آن است که نیزمند توضیح باشد. تا امروز هیچ نشانه‌ای که حاکی از تأثیر حیات اجتماعی این شبکه نیمه‌کویری در پیدایش دولت باشد، به دست نیامده است و معقول نمی‌نماید که مثلاً حیات یکی از نخستین مپراتوری‌های جهانی، یعنی دولت هخامنشی ناشی از ضرورت حفر قنوات در نواحی خشک و نیمه‌کویری

که جمعیت و فقیر این دانسته شود و تصور کرد؛ که عظمت آن از راه نظارت بر این دسته از تأسیسات آبرسانی و تصرف اضافه تولید ناشی از آن حاصل شده است. در کشوری که حتا امروز نیز مزارع دیعی آن بیش از دو برابر مزارع آبی است، در کشوری که مراتع آن بسیار بیش تر از اراضی مزروعی و کویرها و نمکزارها و کوهستان‌های بی حاصل به مراتب بیش تر از تمام اراضی مزروعی و مراتع آن است، سخن گفتن از نقش تأسیسات آبرسانی مصنوعی در شکل‌گیری دولت و اقتدار دولتی خنده‌آور است. تمام آب‌های جاری داخل و حواشی فلات ایران از میزان آب رودخانه نیل کم‌تر است. فقر آب‌خیزها و آب‌خزهای فلات ایران چنان است که در یک دوره‌ی خشکسالی موقت، تمام رودخانه‌های آن به استثنای کارون و ارس و تاحدی سفیدرود، ناحد خشکی، کم‌آب می‌شوند. اغلب رودخانه‌های جنوبی و رودخانه‌های فصلی کویری آن شوراب و غیر قابل استفاده‌اند. تمام اراضی ساحلی جنوب فلات از غرب خلیج فارس تا شرق دریای عمان به جز تعدادی واحه‌های منفرد، عقیم و نابارورند. نواحی بزرگی که در اطراف دو کویر مخوف «لوت» و «نمک» قرار دارند، به جز چند رودخانه‌ی کوچک نظیر مبل رود و هلیل رود و سرباز و رودان و مرغاب، فاقد آب جاری هستند. حیات اجتماعی این رودخانه‌ها هیچ شباهتی به اساس فرضیات طرفداران وجه تولید آبیایی ندارد. رودخانه مرغاب مرو که تأسیسات آبرسانی آن تا همین قرن اخیر یکی از نمونه‌های کامل نظام آبرسانی آبیایی بود و هم‌چنین رودخانه‌های اترک و گرگان، قریب نشتصد سال متعلق به قبایل ترکمن بود، اما تا انقلاب اکتبر هیچ دولتی در میان ترکمن‌ها پیدا نشد. رودخانه‌های کوچک اما پر برکت کرج و جاجرود و قهرود؛ شهریار و وزابین و قم منشأ آبادی و زراعت بودند اما هیچ دولتی را نیافریدند. کوهستان البرز تمام رودخانه‌های کوچک و بزرگ خود را روانه‌ی باریکی کوچکی می‌کند که تا همین اواخر به این رودخانه‌ها به چشم دستیار برای آسمانی می‌نگریست. حیات اجتماعی این رودخانه‌ها نیز نقشی در شکل‌گیری دولت و اقتدار دولتی نداشته است. در میان رودخانه‌های داخل فلات ایران، برای نمونه می‌توان به قزل‌اوزن یا سفیدرود با شاخه‌های متعدد آن و رودخانه کُر در فارس و زاینده‌رود در اصفهان و سیمینه رود و زرینه رود در آذربایجان اشاره کرد که نقش ارزنده‌ای در حیات اجتماعی مردم ساکن در اراضی اطراف خود داشته‌اند. قزل‌اوزن تا محل تلاقی خود با شاهرود پیش از ورود به دره‌ی سفیدرود و دشت گیلان قریب ۲۵۰۰ روستا و زاینده‌رود از کوه‌رنگ تا گاوخونی حدود ۶۰۰ روستا را سیراب می‌کند. از این دو رودخانه، قرن‌هاست که به طور منظم و سازمان‌یافته بهره‌برداری می‌شود اما هیچ خیری و اثری راجع به نقش حیات اجتماعی این دو رودخانه در پیدایش دولت و حکومت وجود ندارد. به ویژه رودخانه سفیدرود که پس از عبور از دره‌ی کوهستانی البرز به دشتی وارد می‌شود که قرن‌های طولانی از حیطه‌ی

اقتدار دولت‌های بزرگ ایرانی خارج بود و در کنار خود چندین دولت کوچک و مستقل را داشت که در دشمنان بکدیگر بودند و یا متحداً دشمنان دولت‌های بزرگ حاکم بر ایران. رودخانه‌های دیگری نیز در حواشی فلات ایران قرار دارند که جهت‌شان به مناطقی خارج از فلات ایران است. با این حال از آب این رودخانه‌ها نیز استفاده می‌شود و هر کدام در حیات اجتماعی و اقتصادی نواحی اطراف خود تأثیر بسزایی دارند. رودخانه‌های نظیر گاماسیاب یا صیمره که به کرخه تبدیل می‌گردد و ارس که پس از عبور از دشت مغان به رودخانه کُر می‌پیوندد و رودخانه‌های اترک و گرگان که به خزر می‌ریزند. از تأثیر حیات اجتماعی این رودخانه‌ها نیز در پیدایش دولت و توسعه اقتدار دولتی خبری در دست نیست. تنه رودخانه‌های پر آب ایران که حیات اجتماعی‌شان و تأثیرات اجتماعی آنان بر روند پیدایش و یا توسعه اقتدار دولتی جایی برای توجه دارد، رودخانه‌های کرخه و کارون است که هر دو از عمیق کوهستان‌های غربی فلات ایران سرچشمه می‌گیرند و پس از عبور از دشت خوزستان به دجله و اروندرود یا شط‌العرب می‌پیوندند. با این حال حتا این دو رودخانه نیز به دلیل وضع زمین‌شناختی مناسب دشت خوزستان و تناسب میان شیب زمین و جریان رودخانه‌ها، فاصله اندک میان کوه و مصب رودخانه‌ها و کناره‌های کوتاه آن‌ها، به استثنای چند مورد، از یک نظام طبیعی تقسیم آب و سازمان‌دهی ساده توزیع آب میان اراضی هم‌جوار برخوردار است. همین امر، حتا اگر نظریه وجه تولید آسیایی، اعتباری داشته باشد، سبب تردیدهای جدی در میزان نفوذ آن می‌گردد. تمام خواهد و قرائن حاکی از آن است که حیات اجتماعی کلیه اشکال نظام‌های آبرسانی مصنوعی داخل فلات ایران هیچ نقشی در پیدایش نخستین دولت‌های ایرانی نداشته است.

دولت ماد که متحد دولت بابل و هم‌اورد دولت بزرگ آشور گردید، در جایی شکل گرفت که هیچ رودخانه معتبری ندارد. دولت هخامنشی در جایی سر برآورد که اگر تبلیغات دوره‌ی پهلوی را بپذیریم بزرگترین رودخانه زراعی آن یعنی رودخانه کُر، فقط در روزگار داریوش کبیر یعنی پس از تشکیل دولت هخامنشی دارای آب‌بندها و نهرهای مصنوعی شد. در این صورت چه گونه می‌توان پذیرفت که مبنای تشکیل و عظمت یکی از نخستین امپراتوری‌های جهانی، یعنی دولت هخامنشی، تأسیساتی بوده است که پیش از وی وجود نداشته است. آری دولت هخامنشی به آب و توزیع آن در میان اراضی زراعی علاقه‌مند بود، اما نمی‌توان آثار و نتایج نگهبانی و نگه‌داری رودخانه‌های بزرگ نیل و فرات و دجله را — به فرض اعتبار نظریه وجه تولید آسیایی — با نتایج نظام‌های ساده آبرسانی از رودخانه کوچک کُر و یا رودخانه‌هایی مانند زاینده‌رود و شاپور و نظایر آن‌ها یکسان دانست. از این گذشته آیا تاریخ شرق منحصر به تاریخ بین‌النهرین و ایران و هند و آسیای میانه و چین است؟ آیا تاریخ دولت‌های بزرگ

فلسطینی، یهودی، فنیقی، هیتی، اورارتویی و نولویایی را که هر یک نمونه‌های برجسته‌ای از دولت‌های طبقاتی بودند، نمی‌توان بخشی از تاریخ شرق دانست؟ محافظه‌کارترین مورخان نیز از انکار خصلت طبقاتی این دولت‌ها و اعتبار بی‌چون و چرای مالکیت خصوصی در این دولت‌ها، خودداری می‌کنند. قوامی که در پاپان هزاره دوم و آغاز هزاره اول پیش از میلاد، جانشین دولت‌های باستانی آسیای جنوب غربی شدند، در عین حال صاحب میراث آنان نیز بودند. مبنای تشکیل دولت‌های شرقی و از جمله دولت‌های فلات ایران، همان اساس معروف یعنی مالکیت خصوصی است اما مضمون و شکل تکامل آن‌ها و یا دست‌کم شکل تکامل دولت‌های فلات ایران تحت تأثیر ملاحظات دیگری نیز بود که فعلاً منظور بحث جاری نیست. هر فداران فرضیه وجه تولید آسیایی و استبداد شرقی علاقه زیادی به این عقیده دارند که گویا مستبد شرقی، خودکامه‌ایست منفرد و مستقل و برتر از ساختار دولت و قدرت طبقه حاکم که قدرت وی از حق انحصاری تملک اراضی کشور و اختیار تفویض حق مالکیت موقت، و یا مالکیت دائمی مشروط به اعیان و اشراف نظامی و اداری و روحانیون بزرگ و معابد معتبر ناشی می‌شد. صرف نظر از تباین واضح و آشکار این مقدمات با حقایق تاریخ ایران که در غالب پژوهش‌های معتبر بزرگانی نظیر آرتور کریستین سن و ریچارد فرای و گیرشمن و دیاکوف و پیکولوسکایا و دیگران توصیف و تشریح شده است، امر دیگری که میزان اعتبار نظریه وجه تولید آسیایی درباره‌ی مستبد شرقی و امکان ترویج آن را دست‌کم در ایران کاهش می‌دهد، قدرت عظیم دستگاه دیوانی یا دولتی است که بنا به شواهد موجود حتا از دوران هخامنشیان وجود داشته است. این دستگاه، تدریجاً پس از دورانی برقرار گردید که سازمان اجتماعی قبایل باستانی آریایی، عمدتاً پس از رشد بی‌بازگشت مالکیت خصوصی، متلاشی شد و دولت جای آن را گرفت. قدرت و اعتبار این دستگاه دنباله اقتدار شاه نبود، بلکه به همان ترتیب که ابن‌بلخی از انوشیروان سامانی نقل کرده است: «وزیر همباز ملک و در پادشاهی و مال و مملکت او مُحکَم و منصرفه بود. از هزارپنی‌های هخامنشی تا آخرین صدر بزرگ قاجاری و از باگواس خواجه که داریوش سوم را به سلطنت رسانید تا همین الدوله که با انقلاب مشروطیت ساقط شد، این دستگاه مقتدر با فراز و نشیب‌هایی برقرار بود قدرت و زوات در بسیاری مواقع از قدرت شخص شاه فراتر می‌رفت و او را به دنباله‌ی قدرت خود تبدیل می‌کرد.

شاهان همواره نیازمند دستگاه وزارت بودند و دوام دولت‌های خود را مشروط به وجود آن می‌دانستند و به همین دلیل، وزیران را دشمنان خود می‌پنداشتند. سلطان محمود غزنوی با همه‌ی اقتداری که داشت از بودن و نبودن وزیر به یک اندازه هراسان بود. او که اعتقاد داشت وزیران دشمن پادشاه باشند، ناگزیر از تمکین در برابر این ضرورت جبری بود که، بی‌وزیر کار راست نیاید. دانش اجتماعی

ایران از دوران باستان تا قرون اخیر، مسند وزارت را شریک، نایب و قائم مقام سلطنت و خلافت می‌دانست. وزیر هنگامی که در دیوان بر مسند وزارت می‌نشست «جهت کسی قیام نکردی اگر چه ملک بودی تا ناموس منصب برقرار ماندی» و این نه از بابت تخفیم و تعظیم شخص وزیر بل که از آن جهت بود که خواجه نظام‌الملک طوسی به ملک‌شاه سلجوقی تذکر داده بود «کارسازان قضا و قدر، دوات و دستار مرا با دیهیم و افسر سلطان در هم بسته‌اند و میان چهار جنس مختلف ملازمت ثابت کرده، استقامت آن به سلامت این منوطست و قوام آن به نظام این مربوط».

دیوانسالاری ایرانی با جز خصومت پنهانی شاهان، رقیبانی هم‌چون وکیلان سلطنت و اتابکان شاهان داشته است. این دو رقیب توانسته بودند نهاد وزارت را برای مدتی کوتاه تحت الشعاع خود قرار دهند اما به دلیل خطرانی که علیه شاه و دولت می‌آفریدند چندان دوام نیاورند. اتابکانی که مکلف به حمایت از شاهزادگان کوچک و ترتیب سلطنت شاهان نوسان بودند، یا مقام سلطنت را غصب کردند و یا بخشی از قلمرو سلطنتی را جدا ساخته و سلطنتی مستقل آفریدند. مقام وکالت نیز قریب یک قرن، به تناوب، مدار قدرت دولت صفویه بود و از این رهگذر خطرات جدی برای شاهان جوان و دولت صفویه، مردم و کشور ایران آفریدند. شاه عباس صفوی که خود از پدیده‌های نمونه‌وار سلطنت ایرانی به شمار می‌آمد و برای ادامه سلطنت خود حتا از کشتن و کور کردن پسران خود، پروایی نداشت، به همان دلیل، ناگزیر از اعاده‌ی شأن و مقام سابق وزارت شد و چون «تمسیت امور ملکی بدون اعتبار و استقلال عظیم از پیش نمی‌رفت، و برای اعظم را در کمال اعتبار و شوکت نگاه داشته بود».

در تاریخ ایران، به ویژه از آغاز دوره‌ی اسلامی تا قرن اخیر، لحظات اندکی وجود دارد که اقتدار نهاد وزارت زایل شده باشد و اتفاقاً شکل‌های ناب سلطنت مطلقه یعنی آمریت تامه و بدون قید و شرط شخص سلطان مستبد با ضایعات سنگین و جبران‌ناپذیری که همراه آن بود، در همین لحظات پیدا شده‌اند و جالب این‌که سرچشمه این سلاطین کاملاً متفاوت از شاهان دیگر است. آنان یا به دست دولتمردان ناراضی خود به قتل رسیدند و یا به هنگام آغاز تحولات سیاسی و اجتماعی در میان سکوت و بی‌اعتنایی حیرت‌آور مردم آفریده‌ی خود نابود شدند. پستوانه این فرجام‌ها، از یک سو خشم متراکم مردم رنج‌دیده و از سوی دیگر ناراضیانی درونی طبقاتی بود که از تبدیل دولت به عنوان ابزار قدرت و حکومت گروهی بر سایر مردم به ابزار تأمین منافع ناحق یک یا چند نفر، زیان دیده بودند. سرگذشت نادرشاه و رضاشاه و محمد رضا شاه گویای این حقیقت است که استبداد مطلقه و منافع انحصاری سلطان مستبد و همدستانش که ضمیمه‌ی ناگزیر استبداد مطلقه است، به جز مردم و رهبران مردم، دشمنان جدی دیگری دارد که با خونه‌او زندگی می‌کنند و آفریننده‌ی اویند. تفکیک تاریخ پادشاهی ایرانی از تاریخ

دیوانسالاری آن ناممکن است زیرا به نایجی ناقص و نادرست می‌انجامد. اینان اندام‌های پیوسته یک نهاد کلی بودند. نهانی به نام دولت مستبدهی ایرانی که از شکل ناقص تکامل اجتماعی ایران حاصل شده است. تشکیل وزارت و نهادهای شبیه آن در ایران نظیر دستگاه، و کالت برخلاف نظر متسکیو، تنها باز تاب ناتوانی و یاسفله‌پروری شاهان مستبد نبود بلکه نتیجه‌ی طبیعی تکامل دستگاه دولت و ضرورت توزیع ارزش اضافی در میان طبقه حاکمه به‌شمار می‌آمد. شاید در ظاهر امر، تفاوتی میان دو اصطلاح دولت مستبده و سلطنت مطلقه وجود نداشته باشد، اما حقیقت این است که دولت مستبده، سازمانی است نامنتخب و مرکب از نمایندگان عالی و برگزیدگان ضمنی و پیروان عقیدتی و خدمتگزارانی که بر اساس قواعد پذیرفته شده عرفی و دینی و یا احکام موضوعه، جامعه را آن‌گونه که مطلوب طبقات سازنده نظام اجتماعی و دولت است، اداره می‌کند و سلطنت مطلقه، کیفیتی از همان دولت مذکور است که مدار آن بر امیال و خواسته‌ها و افکار یک شهریار خودکامه قرار دارد. دولت مستبده، مظهر آشکار نکالیف و خصلت‌های نمونه‌وار طبقاتی است و سلطنت مطلقه نوعی خاص از کارکرد برخی خصلت‌های مذکور است که در شکل‌های احیاشده‌ی حکومت‌های پندر سالار قبیله‌ای ظاهر می‌گردد. آن یک به سبب تبعیت نسبی از مقتضیات و منافع طبقات عالی، حاوی استبداد عام است و این یک به خاطر رجحان منافع یک نفر و یا یک گروه اندک، حامل استبداد خاص. غلظت استبداد دولت مستبده در تقسیم آن محفوظ است و غلظت استبداد سلطنت مطلقه در تخصیص آن به شخص شاه محبوس می‌شود. حبس دولت و اختصاص آن به یک منبعث از میان منافع گوناگون، سبب تشدید استبداد می‌گردد و آن را به مانعی جدی در راه رشد نیروهای مولده و پیدایش نیروهای جدید اجتماعی مبدل می‌سازد. سکون نسبی جامعه و فقدان نیروی محرکه تکامل اجتماعی که از مشخصات وجه تولید آسیایی است، با چنین هینتی نمودار می‌گردد. استبداد عام یا تسلط دولت‌های مستبده در ایران، به ویژه پس از اسلام، یک سنت مستمر بود که در کنار خود، پاره‌خط‌هایی منقطع از سلطنت‌های مطلقه را به همراه داشت. وجود دستگاه دیوانی نه از آن جهت که سبب کاهش استبداد و یا تخفیف آلام مردم است، بلکه از آن جهت که موجب تعیین ماهیت دولت می‌گردید، پشوانه این سنت مستمر بود. دولت مستبده ایرانی به طور خلاصه قدرت فشرده، منافع و اخلاقیات و آرمان‌های سازمان‌یافته و پذیرفته شده‌ی طبقات عالی اجتماعی بود که به شکل قهوه نهریه در اختیار نهادی مرکب از نمایندگان ضمنی غیرمنتخب و کارگزاران برگزیده یا موروثی قرار داشت و به همین دلیل از وسعت و شدت تمرکز به دور بود.

استمرار دولت‌های بزرگ فراگیر در تاریخ ایران، افسانه‌ای بیش نیست. در تمام تاریخ ایران، حتا در عصر ساسانی که حاوی بیش‌ترین تمرکز فراگیر دولتی ایران، به ویژه در صد سال آخر حیات آن دولت

است، به استثنای عصر ما، حتا یک دوره‌ی کوچک دیده نمی‌شود که تمام ایران، به طور مستقیم و بی‌واسطه فقط در اختیار یک دولت قرار گرفته باشد. اردشیر دوم هخامنشی، آن‌گونه که پلوتارک روایت کرده است، فقط با تدبیر تریبازوس یونانی از جنگال شاهان دوگانه کادوسی - یا همان تالیسی - جان سالم بدر برد. هیچ خبری که حاکی از نابودی این سلطنت‌های دوگانه باشد به دست نیامده است. دوره‌ی سلوکی و اشکانی را به لحاظ کثرت دولت‌های نیمه مستقل، به عصر ملوک‌الطوایفی موسوم کرده‌اند. عصر ساسانی، دولت‌های نیمه مستقل آل‌گشسلف پدشخوارگر و آل مصمغان دماوند و آل منذر حیره و آراسامی‌ها یا اشکانیان ارمنستان و پادشاهی‌های سیستان و کرمان و مرو و غیره را در خود داشت.

دولت اموی ناگزیر از تحمل خاندان‌های دابویه و باوندی و بادوسبانی و آل مصمغان و تمام شاهان ریز و درشت شرق ایران و هم‌چنین دولت‌های کوچک لرمنی شمال غرب ایران گردید. خلافت عباسی هنوز در آغاز خود بود که ده‌ها دولت کوچک و بزرگ در گوشه و کنار متصرفات ایرانی خلافت اسلامی پدیدار شدند که غالب آن‌ها در یک زمان، به حکومت در قلمرو اختصاصی خود مشغول بودند. روند تشکیل دولت‌های جدید در اوایل دوره‌ی مغولان تا حدی متوقف شد اما در همان زمان نیز تعدادی از دولت‌های قبلی نظیر سلغریان و شبانکارگان فارس، اتابکان لرستان که با تغییراتی در عصر شاه عباس تا سلطنت رضاخان دوام آوردند، باوندیان و بادوسبانیان مازندران و دولت‌های مستقل گیلان که بعضی از آنان نظیر خاندان اسحاقی، قدمتی ناشناخته دارند، باقی ماندند. به ویژه دولت‌های چندگانه گیلانی که با مقاومت خود در برابر حملات اولجایتو، مانع از استقرار دولت ایلخانان در گیلان شدند. این دولت‌ها یعنی، دولت‌های مستقل گیلاتی تا قرون نهم و دهم قمری به حیات خود ادامه دادند و آخرین شان یعنی دولت اسحاق وندان سرانجام در نخستین سال‌های سلطنت شاه عباس برافتاد. اعقاب این خاندان در قرن دوازدهم بار دیگر حکومت تمام گیلان غربی را به دست گرفتند و برجسته‌ترین آن‌ها، امیر هدایت‌الله‌خان رشتی معروف به اترخان سرانجام در جنگ با آقا محمدخان قاجار کشته شد. فرزندان او در عصر قاجاریه و هم‌چنین در سلطنت پهلوی، اعضای طبقه‌ی حاکم ایران بودند.

موضوع این گفتار، شناساندن انواع و اقسام دولت‌ها و حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل گوشه و کنار ایران نیست، اما اشاره به بعضی از این‌گونه تأسیسات که فرضیه‌ی تمرکز وسیع و طولانی دولت‌های فراگیر ایرانی را مرود می‌سازد، ضروری است.

دولت‌هایی نظیر کیانیان سیستان که خود را اعقاب صفاریان می‌دانستند و تا اوایل قرن یازدهم دوام آوردند و شاهان آل‌گرگین که از پایان قرن ششم تا آغاز قرن یازدهم حاکم لارستان فارس بودند و دولت موروثی هرمز که از میانه قرن هفتم تا پایان قرن دهم، حکومت بخشی از سواحل و جزایر خلیج فارس و

دریای عمان را در اختیار داشت و دولت اردلان که از آغاز قرن هفتم تا اواخر قرن سیزدهم حاکم کردستان بود و دنبلی‌های خوی و تبریز که در اواخر عمر خود رقیبان زندیه و قاجاریه شدند و افشارهای ارومیه که استقلال‌شان توسط فتحعلی‌شاه برافتاد و مشعشعیان خوزستان که به هر ترتیبی تا حکومت آل‌کاسب و اجداد شیخ خزعل خان معروف دوام آوردند و چندین دولت‌گرد که اسکندر بیک منشی، آنان را از جمله زمین‌داران جهان - به معنی شاهان و حاکمان - نامیده بود و شمخالان داغستان و اوسمیان قیتاق و معصومان و فادبان طبرسران و چندین سازمان حکومتی قبیله‌ای ترک و تُر کوهستان‌های زاگرس که بعضی از آنها تا همین اواخر برقرار بودند. وجود این تأسیسات همان‌گونه که اعتبار نظریه تمرکز وسیع و طولانی قدرت دولت‌های فراگیر ایرانی را زایل می‌سازد، از سوی دیگر سبب تقویت این نظر می‌گردد که ماهیت و مضمون دولت در ایران، به‌رغم شکل متفاوت و ناقص تکامل آن، در نهایت تابع مسیر عمومی قاعده‌ی کلی تکامل اجتماعی بوده است.

حذف تأسیسات مشابه و دولت‌های موازی، از ویژگی‌های زمان تشکیل دولت‌های ملی است. مقدمات این وضع در عصر آقامحمدخان قاجار فراهم شده بود اما جریان طبیعی آن تحت تأثیر حضور قدرتمند استعمار روسیه و انگلیس در ایران و ضایعات جبران‌ناپذیر پیروزی‌های نظامی روسیه و تهدیدات مستمر انگلیس، تا حدودی متوقف شد و بار دیگر در عصر محمدشاه قاجار، با ابتکارات حاج میرزا آقاسی، با شکل و مضمونی که نسبت به دوره آقامحمدخان تفاوت داشت، آغاز گردید. این نکته را میرزا ملکم خان نماینده‌ی دولت ایران در هیئت تعیین حدود مرزی ایران و افغانستان، موسوم به کمیسیون کلدا سمیت که به ابتکار دولت انگلیس و عضویت داور انگلیسی در سال ۱۲۸۹ تشکیل شده بود، به این صورت تذکر داد که «موافق رسوم قدیم ما، حکومت اغلب ولایات ایران، از روی یک نوع وراثت محول به بزرگان و خوانین آن ولایات بوده است. چنانکه این رسم قدیم در بعضی ممالک ایران تا امروز هم معمول است... این وضع حکمرانی را به فرانسه فئودالیت می‌گویند... این اواخر اول وزیربری که به خیال این افتاد که روابط مرکز دولت را و سایر ولایات را زیاد کند، مرحوم حاجی میرزا آقاسی شد... در ابتدای سلطنت محمدشاه طاب ثراه پوئیک داخل ایران این شد که حکومت‌های ولایات را از اقتدار خانگی خود به تدریج خلع و استیلای مرکز دولت را بر تمام ولایات ایران مستقیماً جاری نمایند. این پوئیک تازه، وضع اداره ولایات ایران، به کلی تغییر داد. آن ولایاتی که در عالم اداره ملکی، یک نوع استقلال داخله داشتند، رفته رفته به کلی منقاد و محکوم استیلای مرکزی دولت شدند.»

آری، آرزوی تشکیل قدرت متمرکز و فراگیر در زمانی پناشد که تشکیل دولت ملی - به معنای اعم تاریخی آن - ضروری شده بود. مردم ایران در نیمه اول قرن نوزدهم یعنی پنجاه سال پس از انقلاب کبیر

فرانسه، از جمله آن اقوام وحشی نبودند که جان استوارت میل، دیکتاتوری را روش مشروع و عادلانه اداره کردن آنان، تعریف کرده بود. مردم ایران در همان زمان آن اندازه از رشد عقلانی و قافله تمدن دور نبودند که باز به قول همو، راه نجاتشان در اطاعت از کسانی نظیر شارلمانی کبیر امپراتور تمام اروپا در قرن هشتم میلادی / دوم قمری و جلال‌الدین محمد اکبرشاه، امپراتور هند در قرن شانزدهم میلادی / یازدهم قمری، خلاصه شده باشد. کیفیتی به نام بازار ملی و آرزوی ترقی و توسعه آن، مبنای میهن‌دوستی عصر جدید است. وجود چنین کیفیتی را در ایران، به ویژه از نیمه اول قرن نوزدهم میلادی نمی‌توان انکار کرد. همین کیفیت است که محمدشاه قاجار و حاجی میرزا آقاسی وزیر را به تحریم جدی تمام کالاهای اروپایی به استثنای اسلحه و تجهیزات نظامی تشویق می‌کند و مانع از اعطای هرگونه امتیاز تجاری، مشابه امتیازات تجاری ظالمانه روس‌ها به سایر دول اروپایی به ویژه دولت انگلستان می‌گردد. اگر جریان تکامل اجتماعی ایران خارج از قاعده‌ی عمومی تکامل اجتماعی قرار داشت، بازار ملی شکل نمی‌گرفت و دولت ملی نطفه نمی‌یست و آمال ملی به وجود نمی‌آمد و سرانجام انقلاب دمکراتیک ملی که خواسته طبقات اجتماعی جدید است، صورت نمی‌گرفت و این همه در تاریخ دو قرن اخیر ایران با وضوح هر چه تمامتر، تجربه شده است.

اما این کیفیت با یک بیماری مزمن به نام نقصان عمومی زاده شد که ناشی از شکل تکامل اجتماعی ایران بود. این کیفیت که در مان بیماری آن نیازمند زمان کافی و فرصت مناسبی بود، در نوسالی خود با رقابت بسیار نابرابر و هجوم سنگین و هراس‌آور رقیب قدرتمندی به نام استعمار روبرو شد و با همان بیماری که رو به تزاید داشت ناگزیر به همزیستی نابرابر و اطاعت از او گردید. رقیب بسنده کرد. خصیصه نظریه‌ی استبداد شرقی، افزایش عمر استبداد و استمرار دائمی آن و نفوذ مستمر کیفیت استبداد مفروض در همه امور فردی و اجتماعی است. در این حالت امکان زوال استبداد به شدت محدود و حتا منتفی می‌شود و آن دستاورد بزرگ دانش بشری که امکان زوال و تطور کیفیت اشیا را در مقدرات همان اشیا یافته است، به هیچ تبدیل می‌کند. به این ترتیب مقدراتی هم‌چون استحاله‌ی طبیعی بخشی از استبداد که تاریخ به قیمتی گزاف در اختیار بشر قرار داده است به ویژه هنگامی که تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی در راه است، از مردم سلب می‌گردد و هزینه‌های گزافی را بر مردم تحمیل می‌کند. ایران و بسیاری دیگر از اجتماعات شرقی، خارج از شمول خیالاتی قرار دارند که ریشه‌ها و میوه‌های آن ناپیداست. ایران و اصولاً تمام مشرق زمین، بخشی تفکیک‌ناپذیر از کل جهان است و قاعده‌ی تکامل اجتماعی آن نیز صورتی از همان اساس عمومی است که تکامل اجتماعی مغرب زمین کهن را میسر ساخته است. اساسی به نام مالکیت خصوصی، طبقات اجتماعی و دولت طبقاتی.



علی دیواندری

